بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

سه مطلب تاکنون در باب کذب مطرح نمودیم، قبل از آن‌که به مطلب چهارم بپردازیم لازم است که اشاره­ای کنم به نظر مرحوم آقای خویی پیرامون کذب که منطبق بر بحث ایشان در اصول و در باب وضع است و ایشان این مسئله را در یکی دو صفحه توضیح داده­اند. ایشان قائل‌اند که اراده انسان در طرف مطابق که همان نفس الامر و واقع است، دخیل است. از آنجا مشهور مبنای ایشان در باب وضع را قبول ندارند، لذا ضرورتی نمی­بینم که به آن بپردازم، اما نظر ایشان را در مصباح می­توانید ببینید. به‌هرحال ایشان جمله خبریه را ملاک اصلی در سنجش با خارج نمی­دانند، بلکه اراده شخص را ملاک در صدق و کذب معرفی نموده­اند؛ یعنی درست همان نظری که به تفتازانی هم نسبت داده شده است که پیش­تر بیانش و اشکالاتش گذشت. این را ازاین‌جهت گفتم که توجهی به نظر خاص ایشان داشته باشید که قریب به نظر تفتازانی است.

# مطلب چهارم: عمومیت کذب

مطلب چهارم این است که معمولاً سوال می­شود که آیا کذب به جملات و کلمات ملفوظه اختصاص دارد، یا این که أعم از ملفوظ و غیرملفوظ است؟

سرچشمه این سوال این است که ممکن است کسی با اشاره با کتابت، خبری را افاده کند، به این جهت که همیشه این‌گونه نیست که ما اخباری را که افاده می­کنیم در قالب الفاظ باشد، بلکه گاهی با غیر الفاظ است، مثلاً با اشاره و کتابت. همان‌طور که الفاظ این‌طور نیستند که یک وضع ثابت داشته باشند، یا همیشه یک حقیقت الحقیقه عقلی بین الفاظ و معانی وجود داشته باشد، بلکه الفاظ هم ممکن است در طول زمان متفاوت باشند. در این میان فرقی نمی­کند که جمله خبریه­ای که شخص افاده می­کند و منتقل می­کند، به زبان فارسی باشد، یا عربی، یا چینی و یا انگلیسی. این وصف­ها امور قراردادی هستند و عمده همان ساختار اصل معنایی است که ازجمله بیرون می­آید و روح قضیه هم همین معنا، یا مفهوم است که باید دید مطابق با خارج هست یا نیست. آنچه اینجا سوال است این است که گاهی ما خبرها را از طریق الفاظ و در قالب الفاظ منتقل نمی­کنیم، بلکه در قالب اشارات بیان می­شود خواه اشاره موردی و اتفاقی، یا اشاره­ای که بر­ اساس یک ضبط و قاعده و نظمی مفید معانی هستند، چه تصورات، چه تصدیقات و به‌صورت جمله معنا را افاده می­کند، در اینجا لفظی در کار نیست.

## بیان یک نکته

نکته دقیقی که اینجا هست این است که این اشاره که اشخاص گاهی به‌صورت موردی و اتفاقی به کار می­برند و گاهی به‌صورت قانون و نظم و زبان ویژه­ای درآمده است، ازاین‌جهت است که دو نوع اشاره وجود دارد: اشاره موردی و اشاره منظم. از سوی دیگر اشاره به دو طریق می­تواند معانی را منتقل کند: یکی این که اشاره ما را به لفظ منتقل کرده و از لفظ هم به معنا منتقل می­شویم. در اینجا با یک نوع واسطه (لفظ) به معنا می­رسیم و گاهی هم ممکن است از اشارات بدون هیچ واسطه­ای به معنا منتقل شویم، مانند اشارات افراد کر و لال مادرزاد ـ این افراد الفاظ را با این وضع و سامانه و کدهای لفظی که در ذهن ماست، ندارند ـ احتمالاً در مورد این افراد، آموزش به‌گونه‌ای بوده که از ابتدا اشاره به‌طور مستقیم با آن واقعیت (معنا) پیوند خورده، همان‌طور که لفظ مستقیماً با آن واقعیت پیوند خورده است؛ بنابراین دو گونه است، مثل این زبان­های واسطه، کسی که عربی صحبت می­کند گاهی عربی صحبت می­کند، ولی ذهنش الفاظ فارسی می­آورد و او هنگام بیان به عربی تبدیل می­کند و گاهی نیز ذهنش آن‌چنان انس گرفته که در همان قالب عربی هم فکر می­کند. امروزه هم آموزش زبان دو قسم است: نوع متداول در سابق، آموزش زبان از طریق زبان واسطه بود، مثلاً عینک یعنی این، اما جدیدترین آموزش که بسیار هم مورد تأکید است این است که از اول مانند بچه­ها باشید؛ یعنی ذهن انسان از اول لفظ انگلیسی و عربی را با همان معنا گره بزند و هیچ واسطه­ای هم نباشد. این روش خیلی موفق­تر است و این همان الگوی بچگی است. ذهن بچه از ابتدا مستقیم لفظ­ها با معانی گره می­زند. در آموزش زبان­های دوم هم این دو مدل کلی وجود دارد: یک مدل این است که به همان شکل فرهنگ و کتاب لغت عمل کنیم، مثلاً این لفظ معنایش در فارسی این است و آن‌وقت از آن لفظ به آن معنا منتقل شویم، به این مدل، آموزش زبان با واسطه زبان مادری گویند، اما نوع و مدل دوم آموزش زبان این است که واسطه­ای در کار نیست، بلکه از ابتدا الفاظ زبان دوم با همان معانی در ذهن ما منتقل شود؛ یعنی همان الگوی بچگی، البته این مدل آموزش سخت­تر است، ولی اگر کسی در این فرآیند قرار بگیرد، سریع­تر می­تواند رشد کند و زبانش زبان محکم­تری می­شود.

## جمع‌بندی

پس اشاره دو نوع است: گاهی اشاره متفرقه است که همه ما خیلی بکار می­بریم اشاره متفرقه­ای در مقابل اشاره منظم و سامان­مندی است که امروزه به‌صورت یک زبان اشاره­ای درآمده و زبان کر و لال­هاست و گاهی اشاره با واسطه الفاظ، معانی و مدلولات را افاده می­کند، گاهی هم بدون واسطه و مستقیم همان معانی را افاده می­کند. این دو تقسیم در باب اشاره است. روشن است که در بسیاری اوقات می­توانیم به‌جای کدهای لفظی، همین حرکات و اشارات را داشته باشیم، پس کد می­تواند باشد لفظ باشد، یا اشاره باشد. اشاره هم ممکن است به‌طور مستقیم کد آن معنا باشد و ممکن است کد لفظی باشد که آن معنا را افاده می­کند.

## انواع استعمال الفاظ

غالباً نوشتارها تابع همان نظام وضع الفاظ هستند، منتهی الفاظ را دو گونه به کار می­برند و نوع استعمال الفاظ با هم فرق می­کند:

**1 ـ** الفاظ از طریق زبان ادا شوند.

**2 ـ** الفاظ با قلم نوشته شوند که غالباً در نوشتار این‌طور است؛ یعنی این کدهای نوشتاری برای آن الفاظ موضوعه هستند و آن الفاظ معانی را افاده می­کنند در اینجا یک واسطه­ می­خورد. در حقیقت الفباء یک نوع شکل است، مثل باقی اشکال هرکدام از این أشکال هم کدگذاری شده­اند و آن‌وقت معنا را افاده می­کنند و لذا معمولاً کتابت این‌طور است؛ یعنی حالت واسطه می­خورد و تابعی از همان نظم الفاظی است که قرار داده شده است. این تحلیل حقیقت اشاره، کتابت و امثال آن بود و در اینجا اختلاف و نزاعی میان علماء نیست و همه قبول دارند که اشارات و کتابات آن‌هم انواع کتابات ـ با قلم باشد، یا کامپیوتر و یا به شکل دیگر ـ این‌ها ناظر به حکایت یک معنایی در خارج هستند و مانند الفاظ در ذاتشان حکایت­گری از خارج نهفته است و خارج هم یک معنای عام است؛ یعنی واقع و نفس الامر.

این حکایت­گری هم یا مطابق هست، یا مطابق نیست و این مسئله عقلی است.

نتیجه از بیان این مطالب می­توان با دو مقدمه نتیجه گرفت که در باب اشارات و کتابات نیز همچون الفاظ، مطابقت و عدم مطابقت معنا دارد.

مقدمه اول**:** کتابات و اشارت مانند الفاظ، ذاتشان مرآتیت و حکایت­گری از واقعیات است که گاهی حالت تصوری دارد که به بحث آن کاری نداریم و گاهی هم حالت تصدیقی و خبری دارد. زمانی که این‌ها حالت خبری پیدا کنند، ذاتشان مثل الفاظ حالت حکایت­گری دارد.

مقدمه دوم: وقتی چیزی ذاتش حکایت­گری و مرآتیت باشد، قطعاً می­توان گفت که این یا مطابق هست، یا مطابق نیست.

نتیجه این دو مقدمه این است که این مطابقت با واقع و عدم مطابقت به الفاظ اختصاص ندارد، بلکه این قاعده در هر آنچه همه آن کدهای قراردادی که برای حکایت وضع‌شده است را داشته باشد هم جاری است.

## اقسام افعال انسان

افعال انسان گاهی لفظی است، گاهی اشاری است و گاهی کتابی، پس می­توان گفت که الفاظ هم از افعال ماست و این الفاظ شفاهی، یا الفاظ اشاری و یا کتابی برای حکایت­گری از جای دیگر و واقعیت دیگری کدگذاری شده­اند و ازآنجاکه ذاتشان حکایت­گری و مرآتیت است، پس یا مطابق واقع هستند و یا نیستند و غیر این اصلاً نمی­شود تا اینجا مسئله عقلی و برهانی است، اما اینکه حالا ما این مطابقت و عدم مطابقت را صدق و کذب می­گوییم، این دیگر به قرارداد و ارتکازات و انصرافات و تبادرات ذهنی ماست.

## جمع‌بندی

گفتیم که افعال انسان سه قسم است: گاهی لفظی است، گاهی اشاری و گاهی کتابی، این افعال ازآنجاکه ذاتشان حکایت­گری است، پس این ذات حکایت­گر یا مطابق با واقع هست، یا مطابق نیست تا اینجا مسئله عقلی و برهانی است، اما این که این مطابقت و عدم مطابقت را صدق و کذب می­گوییم، این دیگر به قرارداد، ارتکازات و انصرافات و تبادرات ذهنی ماست، به این صورت که هر چه مطابق واقع باشد می­گوییم صدق و هر چه مطابق واقع نباشد، می­گوییم کذب و لذا با این سه مقدمه می­توان گفت که اشارات و کتابات مثل الفاظ، یا مطابق با واقع بوده و صادق هستند، یا مخالف واقع هستند و کاذب، پس صدق و کذب در این‌ها هم جریان دارد.

# مطلب پنجم: علائم

علائمی وجود دارد که از قبیل الفاظ و کتابات و اشارات نیستند و تابع لفظ نیز نمی­باشند، ولی قرار داده شدند برای این که یک معانی را به طرف منتقل کنند. این علائم حتی از قبیل اشارات هم نیستند؛ چون اشارات غالباً با واسطه الفاظ انسان را به معانی موردنظر می­رسانند و تابعی از الفاظ می­شوند. اگرچه گفتیم گاهی اشارات غیر از الفاظ و فراتر از الفاظ است، اما معمولاً تابعی از آن هستند.

 انسان در زندگی با یک علائم و نشانه­هایی روبروست که یک نوع حکایت­گری دارند، ولی از مقوله­ الفاظ و اشارات و کتابت نیستند، مثل علائم راهنمایی و رانندگی یا نشانه­هایی که در کامپیوتر هم گذاشته می­شود که وقتی چراغ­ها این‌طور شد معنایش آن است، یا در وسایل و چیزهای مختلفی مثل تابلوها. این علائم قرار داده شدند برای این که مطلبی را افاده کنند و لذا این امور هم نوعی حکایت­گری از واقعیت دارند، مثلاً نور قرمز یعنی توقف و نور سبز حکایت از این دارد که می­توانی بروی که این جنبه انشایی دارد. گاهی هم متضمن خبری هستند، مثلاً وقتی‌که یک علامت قرمزی می­آید، معنایش این است که «اینجا خطر است»، یا آن سنگ­هایی که جلو می­گذارند و چیزی مثل نوار قرمز روی آن می­بندند، معنایش این است که در اینجا کارگران مشغول کارند، پس این علائم و هشدارها معمولاً جنبه انشایی دارند، ولی متضمن یک نوع خبر هم هستند.

## نظر امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) درباره علائم

در مورد این علائم که تابع الفاظ نیستند، ولی جنبه انشائی داشته و متضمن خبری می­باشند، برخی از علماء مانند امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) قائل‌اند که در اینجا دیگر صدق و کذب مطرح نمی­شود و لذا گناهی هم ندارد.

## نظر استاد (حفظه الله)

به نظر ما همان بیانی که در بحث قبلی داشتیم و دو مقدمه را عنوان نمودیم در اینجا هم مطرح می­شود و فرقی نمی­کند که علائم باشد، یا الفاظ و یا اشارات و کتابات؛ زیرا طبق آن دو مقدمه، الفاظ، اشارات و کتابات در ذاتشان حکایت­گری و مرآتیت از واقع را دارند و یک معنا و مفادی را می­خواهد منتقل کنند، علائم هم چنین هستند. این علائم هم کدهای قراردادی هستند که یک معانی را منتقل کنند چه فرقی می­کند که این کد «اینجا خطر است» از زبان من جاری شود، یا دست خود را مثلاً این‌طوری بگیرم معنایش این باشد، این مطلب را اشاره کنم، یا بنویسم به‌جای این کدهایی که کلمه هستند، یا اشاره و یا مکتوب، بیایم در جایی که کارگری را مشغول کار است علامتی را بگذارم که همین معنا را به ذهن انتقال دهد، یا با رنگ قرمز مشخص کنم، طبق یک قراردادی مثلاً این رنگ معنایش این است که در اینجا کارگری دارد کار می­کند، یا اینجا خطر است.

پس این علائم هم از نظر ما انشاء می­کند و انشاء هم مؤید نظر ماست. علامت هم می­تواند واقعیت را منتقل کند، گاهی انشاء می­کند و گاهی اخبار و بر اساس قرارداد است، مثلاً این علامت قرارداد شده بر این که کسی اینجا کار می­کند و این را به دلالت التزامی می­توان فهمید.

ازاین‌رو باید گفت که به نظر ما صدق و کذب نیز در علائم مطرح می­شود؛ زیرا درست است که در اینجا لفظ وجود ندارد، ولی ملاک صدق و کذب وجود دارد، البته ملاک عرفی آن از باب بنای عقلاء، ازاین‌رو اگر علامتی را قرار دهد مبنی بر وجود چاه در اینجا، ولی درواقع چاهی نباشد، به‌طورقطع و اطمینان ملاک کذب در اینجا هم هست.

البته باید گفت این حرمت­ها در جایی است که به انسان عاقل مختاری منتسب شود و اگر منتسب نشود، مثلاً بی­دلیل تابلویی درست شود، یا یک لفظی درست شود، در این حرمت جاری نیست، بلکه به انسان منتسب است؛ یعنی من به‌جای اینکه بگویم اشاره کردم، به‌جای این که بگویم نوشته­ام و به‌جای اینکه بگویم، علامتی درست کرده­ام، معنای علامتی که درست شده است مثلاً این است. در اینجا هم ملاک کذب هست؛ زیرا یک انسان عاقل و مختار و مکلفی این تابلو را نصب می­کند، درواقع او کاذب است و ما کذب را به او نسبت می­دهیم.

پس از نظر ما هم علائم مثل بقیه کدهاست که ذاتشان حکایت­گری از یک مطلب اخباری است، نه انشائی، خواه مستقیم، یا غیرمستقیم، ولی فرض می­کنیم که مدلول اخباری در آن وجود دارد و در اینجا مطابقت و عدم مطابقت هم مطرح می­شود و ارتکازی است؛ ازاین‌رو بحث از صدق و کذب در علائم هم معقول است؛ زیرا ملاک صدق و کذب در علائم هم موجود است و تفاوتی ندارد، به‌جای این که در قالب الفاظ معانی را منتقل کند، در قالب علائم چنین نموده است.

## شواهد دال بر وجود ملاک صدق و کذب در علائم

در احوال مرحوم شهید صدر دارد که در ایام حصرشان که همه راه­ها بر ایشان بسته بود، همراهانشان از بالای پشت‌بام می­آمدند و با چند علامت مطلب را به ایشان منتقل می­کردند، یا در زندان­ها که چیزی برای انتقال مفاهیم ندارند، أشکال و علائمی درست می­کنند تا مفاهیم و مطالب را به یکدیگر منتقل کنند، این با اشاره فرقی نمی­کند، منتهی این علائم راهنمایی و این‌ها معمولاً برای آن اخطارات که جنبه انشائی دارند وضع شده­اند، ولی همیشه این انشا یک مدلول التزامی دارد که مثلاً اینجا یک خطر است، یا مثلاً چنین و چنان است و از این حیث می­شود این‌ها را متصف به صدق و کذب نمود.

## جمع‌بندی

گفته شد که علائم و نشانه­هایی وجود دارد که مفید معنا هستند، ولی از مقوله لفظ، یا اشاره با دست و حرکات دست و این‌ها نیستند، البته این هم نوعی رفتار اشاره­ای است، منتهی گاهی انسان بدون ابزار اشاره می­کند و گاهی با یک ابزاری همان معنا را افاده می­کند و فرقی بین این دو نیست. یک نوع رفتار است، منتهی رفتاری که اتصالش با آن معنا با کدگذاری درست شده، مستقیم و با دست و این‌ها نیست و گاهی یک ابزار دیگری را هم بکار می­گیرد. به نظر می­آید که این فرمایش که بعضی فرمودند در علائم صدق و کذب مطرح نمی­شود، خیلی تام نیست؛ زیرا مطابقت و عدم مطابقتی که عقلاء فرمودند در اینجا هم هست؛ ازاین‌جهت که ذات این علائم هم حکایت­گری است، برای این که مطلبی را افاده می­کنند و چیزی هم که برای حکایت­گری وضع شده است، یا مطابق است، یا مطابق نیست؛ بنابراین ملاک صدق و کذب هم در علائم مطرح می­شود.